

نریزان دیروز تا امروز

درهای بسته، درهای باز

محبوبه حامی*

مقاله‌ای از دکتر مختار کمیلی درباره کاروانسرای سروی در سال ۹۵ در روزنامه نریزان فارس چاپ شده که از زوایای گوناگون به این بنای ارزشمند پرداخته است. در سال ۹۶ نیز گزارشی از خبرنگار این هفته‌نامه آقای عابد نعمتی با موضوع راه‌های احیاء این بنا انجام گرفت که متأسفانه همچنان در وادی عمل کارساز نشدند. بار دیگر از کاروانسرای می‌گویم. شاید لازم باشد هر سال بنویسیم و تکرار کنیم تا



شاید تلنگری برای مدیران، مسئولان و خیرخواهان شهرستان باشد. کاروانسرای سروی مدت‌های مدیدی است که هیچ‌گونه کاربرد ارزشمندی چه از نظر اقتصادی، چه فرهنگی و اجتماعی برای نریز و حتی مالکین آن نداشته است. در این مقاله برخی از کارکردهای مختلف کاروانسرا، علاوه بر محل استکان مسافران بیان می‌شود. عموماً کاروانسراها در مسیرهای بین‌راهی و درون شهرها و روستاها قرار داشتند. هر کاروانسرای موجبات اشتغال را برای افراد مختلفی فراهم می‌آورد. دربان کسی بود که ورود و خروج کاروانسرا را کنترل می‌کرد. نگهبانان و پاسبانانی هم در کاروانسراها استقرار داشتند تا امنیت این مکان هرچه بیشتر فراهم شود. یکی از شواهد عدم امنیت در کاروانسراها، خاطرات سفرنامه‌های فرنگی از دزدی‌ها و سرقت‌هایی است که در این مکان‌ها رخ داده است. در برخی از این کاروانسراها عده‌ای به عنوان طباطب کسب درآمد می‌کردند. در دستاذهای باقیمانده در وصف کاروانسراها، از خادمانی ذکر شده که به عنوان امانتدار مسافران فعالیت می‌کردند.^(۱) همچنین غرفه‌هایی در کاروانسراها وجود داشت که گاهی تاجر کالاهاى خود را برای فروش عرضه

می‌کردند.^(۲) هر کاروانسرا اصطیلى برای امنیت چارپایان مسافران داشته است. یکی از کارکردهای مهم و ارزشمند کاروانسرا این بود که محل امنی برای گدایان و متکدیان بود و آنها مجبور نبودند زیر سقف آسمان شب را به صبح برسانند.^(۳) و به این ترتیب امنیت بیشتری در شهر تضمین می‌شد. گاهی اوقات حکومت‌های محلی فقرای خرابه‌نشین را جمع کرده و در چند حجره از کاروانسراها زندگی مرتبی را برای آنها فراهم

می‌کردند.^(۴) عموماً کاروانسراهاى درون شهری در مرکز بازار بنا می‌شد که در اقتصاد شهر اهمیت زیادی داشته است. وجود بازار ملکی دوزها در کنار کاروانسرای سروی بر این ادعا صحت می‌بخشد. همچنین نقلی در افواه است که نریز یکی از مراکز مهم چاقوسازی بوده است. چاقوسازی در بیشتر موارد یک حمام عمومی در کنار کاروانسرا ساخته می‌شد تا به امور بهداشتی مسافران رسیدگی شود؛ علاوه که برای کسب درآمد هم اهمیت داشت. هر مسافر برای استحمام باید مقداری پول هرچند ناچیز پرداخت می‌کرد. مجموعه بازار، کاروانسرای سروی و حمام حاج محمدحسن نشان می‌دهد این مکان در گذشته از نظر اقتصادی و تجاری جایگاه مهمی داشته است و اگر امروز این مجموعه توسط سرمایه‌داران مرمت شود، علاوه بر جایگاه رفیع فرهنگی می‌تواند جریان اقتصادی گذشته‌اش را باز یابد و صنایع ملکی دوزی و چاقوسازی از نو احیا شود.

در سفرنامه شاردن چنین نقل شده که ساخت کاروانسرا را به سبب احتیاجی که به آن داشتند بر احداث مسجد مقدم می‌داشتند. امروزه اگر هتل‌ها و مهمانسراها جایگزین کاروانسراها شده‌اند به موازات آن

۱- طسوجی، عبداللطیف، هزار و یک شب، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۲۷۷.
۲- حسین شهیدی، سرگذشت تهران، تهران، ماه‌نامه، ۱۳۸۲، ص ۳۵۰.
۳- تنوخی، ابوالولی محسن بن علی، فرج بعد از شدت، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، بی‌تا، ص ۳۶۴.
۴- تقی‌زاده، محمدتقی، روزنامه کاوه، ایرج افشار، عبدالکریم جزیره‌دار، تهران اساطیر، شماره ۳۲ و ۳۱، ۲۵۰.
۵- شاردن، ژان، سفرنامه، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۰۷.
* کارشناس ارشد تاریخ از دانشگاه الزهرا

گنجینه‌های ادب

جادویم کن!



رویا زین
زاده ۱۳۵۱ شاعر و مترجم ایرانی و دارای مدرک کاردانی زبان فرانسه از دانشگاه شهید چمران اهواز. شاعری را با قالب‌های متعدد شعر کلاسیک آغاز کرد و سپس به نیمایی و سپید روی آورد. با چاپ مجموعه‌شعر «زمین به او راورد عاشقانه محتاج است» نام خود را به عنوان یکی از شاعران جوان موفق کشور به ثبت رساند.

وی علاوه بر شاعری، چندین کتاب با موضوع فلسفه برای کودکان را از زبان فرانسه به فارسی ترجمه کرده است. زرین، در دیماه ۸۷ با کتاب «می‌خواهم بچه‌هایم را قورت بدهم» نام خود را به عنوان برنده اولین دوره جایزه خورشید (فروغ) ثبت و لوح این جشنواره را از دستان سیمین بهمهانی دریافت نمود. او همچنین دارای آثار دیگری و برگزیده جشنواره‌های دیگری است.

دو شعر زیر از او است:
چمباته می‌زنم کنار تنهایی
و با چرتکه‌ای که ندارم
حساب ورشکستگی ام را
نگاه می‌دارم
حساب آنچه که
از دست رفته است

تمام آنچه که در خاطرات خاک می‌خورد همین که برخیزم همین که دوامتداد روسری ام را به آرزوی تازه‌های گره بزنم دوباره زندگی آغاز می‌شود *****

جادویم کن به کوچکی قرصی که تسکین می‌دهد لام بزرگ را سپس تکه، تکه و ذوب میان عروقت... حالانفاس بکش عمیق عمیق تر

برگی از تاریخ

سیاست انگلیسی‌ها در هند



ارتش امپراتوری بریتانیا در ۱۸۵۳ و در جنگ‌های کریمه با امپراتوری روسیه تزاری، از تفنگ‌های فیتله‌ای گلوله‌ای انفیلد استفاده نمود که بسیار موفقیت‌آمیز بود.

انگلیسی‌ها با تجربه جنگ‌های کریمه، تصمیم گرفتند تا سپاهیان خود در هندوستان را با این تفنگ‌ها آشنا و تجهیز نمایند. این سپاهیان عمدتاً از افسران انگلیسی و سربازان هندی تبار که دارای مذاهب گوناگون هندی و مسلمان بودند تشکیل شده بود. روز ۲۴ آوریل ۱۸۵۷ در دهلی، نود نفر از این سربازان انتخاب و کار آموزش با این سلاح جدید آغاز شد. افسری که مسئول آموزش بود در تشریح گلوله‌ای تفنگ گفت که لازم است هر سرباز جهت پُر کردن هر گلوله، با دهان انتهای فشنگ باز کند و در آن باروت ریخته و دوباره انتهای فشنگ را ببندد. همچنین این گلوله‌ها با چربی گاو و خوک چرب شده‌اند تا هم کارایی بیشتری داشته باشند و هم در لوله تفنگ گیر نکنند.

همین جمله آخر کافی بود تا سربازان هندو مذهب از دستور پُر کردن این فشنگ‌ها سرپیچی نمایند. دلیل آنکه این فشنگ‌ها به چربی گاو آغشته شده و در نظر آنان گاو حیوان مقدسی است!

سربازان مسلمان نیز به سبب آنکه خوک را نجس می‌دانستند از این دستور سرپیچی نمودند! از نود نفر سربازی که در اولین جلسه آموزش حضور داشتند ۸۵ نفر حتی حاضر نشدند به فشنگ‌ها دست بزنند! بلافاصله دادگاه نظامی تشکیل و تمامی سربازان به اشد مجازات و زندان محکوم شدند.

سربازان را خلع لباس کردند و در غل و زنجیر مسافتی را به طول سه کیلومتر به سوی زندان مرکزی حرکت دادند.

افراد زیادی در طول مسیر با مشاهده این سربازان که به سبب پابندی به عقایدشان چنین مجازات می‌شوند، خشمگین شدند. سرانجام این اتفاقات، آتش انقلاب هندوها علیه استعمار بریتانیا را فروزان نمود. سربازان در پادگان‌ها شورش کردند و ساعاتی بعد مردم نیز به آنها پیوستند. انگلیسی‌ها خیلی زود دانستند که بدون تفنگ انفیلد، بسیار راحت‌تر می‌توانند به استعمارگری‌هایشان ادامه دهند تا با اسلحه‌های که عقاید هندوها را نقض و مردمان هندو را برآشفته و آتش انقلاب را زنده نگاه دارد.

انگلیسی‌ها قیام‌های مردمی را سرکوب نمودند اما استفاده از تفنگ انفیلد را هم بسیار محدود کردند و چربی بکار رفته در گلوله آن را به حیوانی غیر از گاو و خوک ربط دادند تا سبب تحریک هندوها نشوند. به علاوه آنکه افسری که چنین توهینی کرده بود را به انگلستان بازگرداندند.

بعد از این اتفاق انگلیسی‌ها بطور مستقیم به حکمرانی در هند پرداختند و بریتیش راج یا حکومت انگلیسی بطور رسمی در هند آغاز شد.

برگرفته از:
تاریخ معاصر جهان، گردآوری محمود حکیمی

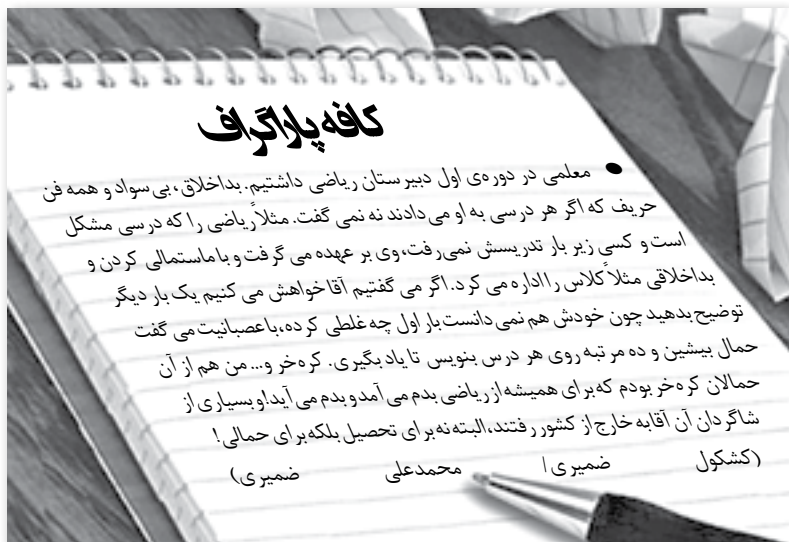
زمین قندپارسی

پارسی بگویم: - به جای «ایده‌ال» بگویم: آرمانی
- به جای «ایده‌الیست» بگویم: آرمان‌گرا
- به جای «ارور» بگویم: خطا

درست بنویسیم: **جولان:** به معنای «دورگشتن» و «تاخت و تاز کردن در میدان». در عربی جَوْلان، بر وزن «فوران»، تلفظ می‌شود، ولی در فارسی آن را جولان، بر وزن «نوساز» تلفظ می‌کنند (جولان با این تلفظ در عربی به معنای «غبار بیجان در هوا» است که در فارسی مستعمل نیست):
خو کرده به کوه و دشت گشتن

جولان زدن و جهان نُوشتن (نظامی، لیلی و مجنون)
زلف خاتون ظفر شیفته‌ی پرچم توست
دیده‌ی فتح ابد عاشق جولان تو باد (حافظ)

غلط ننویسیم، اثر ابوالحسن نجفی، صص ۱۴۲ و ۱۴۳



کافه پدیاگراف

معلمی در دوره‌ی اول دبیرستان ریاضی داشتیم. بدخلاق، بی‌سواد و همه فن حریف که اگر هر درسی به او می‌دادند نه نمی‌گفت. مثلاً ریاضی را که درسی مشکل است و کسی زیر بار تدریسش نمی‌رفت، وی بر عهده می‌گرفت و با ماستمالی کردن و بداخلاقی مثلاً کلاس را اداره می‌کرد. اگر می‌گفتم اقا خواهش می‌کنیم یک بار دیگر توضیح بدهید چون خودم هم نمی‌دانستم باز او چه غلطی کرده، با عصبانیت می‌گفت: حمالان بیشین و ده مرتبه روی هر درس بنویس تا یاد بگیری. کره‌خرو... من هم از آن حمالان کره‌خرو بودم که برای همیشه از ریاضی بدم می‌آمد و بدم می‌آید و بسیاری از شاگردان آن آقابه خارج از کشور رفتند، البته نه برای تحصیل بلکه برای حمالی!

(کشکول ضمیری / محمدعلی ضمیری)

نوشتار

در بخشهای پیشین این نوشتار، به گوشه‌هایی از زندگی و بخشی از کتاب عالم دینی بزرگ نریز، بهشتی‌روان زنده‌یاد آخوند ملاقلاسمعی اشاره شد. در ادامه به بخشهای دیگر کتاب او پرداخته می‌شود:

بررسی برُطل دوم

(فی فساد عقاید القاضاه)

آخوند در برُطل دوم در مواضع متعدد به قاضی‌یی که بدو ستم کرده می‌تازد، وی خطاب به قاضی می‌نویسد:

«لکن گمان نکنی و ایها القاضی که هر کلاه به سر که متلبس به لباس ظلم است و هر عامه به سر که متلبس به لباس زهد است زاهد است. خداوند هرگاه عامه‌سره‌های ظالم قابل هدایت باشند اولاً هدایت فرماید و هرگاه قابل هدایت نباشند ایشان را در دنیا لعنت و به عذاب ابدی اخروی گرفتار نماید که این ضعیف فقیر فراری عامه‌سره‌های باشم.»

برجسته‌ترین موضوعات برُطل دوم دنیادوستی عالمان و ریاکاری و تزویر آنهاست.

ریاکاری و تزویر عالمان
آخوند در تاخت خود به ریاکاری و تزویر قاضیان به کریمه «يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا وَفِي حَبْطِ الشَّمَاءِ فَكَانَتْ أَهْجَالًا وَسُيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سُرَابًا / إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْضَاةً لِلطَّاغِينَ مَابًا / لِلطَّاغِينَ مَابًا / لَا يُبَيِّنُ فِيهَا أَحْقَابًا» از سوره نبا استناد جسته و به حدیثی از پیامبر^(ص) پیرومن این آیه، آن را استوار می‌دارد؛ در این حدیث آمده که قاضیان

ساختار برُطل القضاة

دکتر مختار کمیلی*

بخش پنجم

عالم و قاضی بوده‌اند عمل ایشان باقول ایشان مخالف بوده»

بی‌سوادی و دنیادوستی عالمان

آخوند ملاقلاسمعی، ساده می‌زیسته و زندگی قاضی و عالم را به دور از تعقن و غفوت آن‌اهل محشر آزار می‌بینند: «تو را به گمان که اطاعت همین چهارکعت نماز خراب باطلی است که با این عامه تزویر غالب مسائل آن را نمی‌دانی به همین خدای تعالی از تو گذشت و حال آن که کلام خدا در سوره مبارک کنه‌ای فرماید: «يَوْمَ نُنْفَخُ الصُّورَ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا وَفِي حَبْطِ الشَّمَاءِ فَكَانَتْ أَهْجَالًا وَسُيَّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سُرَابًا / إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْضَاةً لِلطَّاغِينَ مَابًا / لَا يُبَيِّنُ فِيهَا أَحْقَابًا»

معاذین جبل می‌گوید در منزل ابویوب انصاری بودم. از رسول خدا^(ص) از این آیات سؤال نمودم از حضرت، دو چشم خود را به سوی زمین فرو فرستاد و فرمود: ای معاذ! سؤال کردی از امر عظیمی، بدان که محشر می‌شوند بعضی از امت من در محشر که ممتاز و میزیند از سایر اهل محشر به ده صنف: اول [...] صنف ششم محشر می‌شود در حالی که لسان خود را می‌چونند که از دهان ایشان چرک بیرون می‌آید که اهل محشر از تعقن آن متأذی می‌شود و ایشان کسانی می‌باشند که در دنیا

اشرافی داشتن عالمان می‌تازد و می‌گوید عالم اگر مال زیاد دارد به فقراء گرسنه دهد: «عالم اگر جانشین پیغمبر است خانه فرنگی سازی و آینه و نقاشی به چه کار او می‌خورد. خانه گل هم نپزه‌ری دنیا ای او را کافی است اگر مال زیاد دارد بدهد به فقراء گرسنه» دنیا دوستی عالم، او را وامی‌دارد که به ناحق از قاضی تعارف پذیرد و قاضی را تقویت کند. آخوند در برُطل سوم در پرشش به این پاسخ که چرا عالم شهری، قاضی را تقویت می‌کند، می‌نویسد: «بعضی از اهل علم شهری نیز او را (قاضی) تقویت می‌کنند. عالم شهری چرا او را تقویت می‌کند؟ تعارف می‌فرستند. آن عالم شهری کیست؟ اگر لازم شد که به عرض سرکار ثواب اشرف امجدوالا برسانم ان‌شاه... شفاهاً می‌رسانم» افزون در دنیادوستی و رشوه‌پذیری قاضی و عالم شهر، این دو، هر دو بی‌سوادمند. آخوند در برطل دوم خطاب به قاضی می‌نویسد: «...علاوه بر این که سواد عربی نداری رجوع به کتب فارسیه چرا نمی‌کنی؟» بنابراین خطوط اصلی سیمای معنوی قاضی و عالم شهر را بی‌سوادی، رشوه‌پذیری و دنیادوستی ترسیم می‌کند و آخوند در محاصره این قوم بی‌سواد رشوت‌پذیر دنیادوست، گرفتار آمده است. ادامه دارد...

* پژوهشگر و محقق تاریخ

کافه داستان

اولین باری که دزدی کردم هفت سالم بود، شایدم هشت سال، لقمه‌های همکلاسیم رو می‌دزدیدم، آخه خیلی خوشمزه بودن.

بعد از اون دیکه دستم به دزدی عادت کرد. همه کار می‌کردم. جیب می‌زدم، کف می‌رفتم، دزدی از طلافروشی که خوراکم بود. کارم به جایی رسیده بود که از پول اشباع شده بودم، ولی می‌دونید رفقا وقتی دستت کج بشه دیکه هیچ جوهر درست نمیشه، منم تفننی دزدی می‌کردم!

آخرین باری که دزدی کردم به غروب چهارشنبه لب ساحل بود، به کیف زنونه رو از روی شنها کش رفتم. اما وقتی تو خونه کیف رو باز کردم خبری از پول نبود، پر بود از قلم‌موی نقاشی، رنگ‌روغن، لوازم آرایش، یه عطر زنونه به‌عکس!

عکس زیباترین دختری که تا حالا دیدم، با چشمای معصوم و لبخندی دلنشین، منوم شب رو داشتم به اون عکس نگاه می‌کردم، همیشه دلم می‌خواست یکی مثل اون داشته باشم، اما خب اون یه دختر زیبای هنرمند بود و من یه دزدا!

فردای اون روز دوباره به همون ساحل رفتم تا پیداش کنم، چند

نقاشیش تموم شد خودم اومد سمت من و گفت: شش ماه پیش شما کیف من رو دزدیدی و من فهمیدم، ولی واسم سؤال چرا بعد از اون هر چهارشنبه اومدی اینجا بدون اینکه چیزی بدزدی.

گفتم: وقتی بچه بودم، حسرت نقاشیش تموم شد خودم اومد سمت من و گفت: شش ماه پیش شما کیف من رو دزدیدی و من فهمیدم، ولی واسم سؤال چرا بعد از اون هر چهارشنبه اومدی اینجا بدون اینکه چیزی بدزدی.

گفتم: وقتی بچه بودم، حسرت نقاشیش تموم شد خودم اومد سمت من و گفت: شش ماه پیش شما کیف من رو دزدیدی و من فهمیدم، ولی واسم سؤال چرا بعد از اون هر چهارشنبه اومدی اینجا بدون اینکه چیزی بدزدی.

گفتم: وقتی بچه بودم، حسرت نقاشیش تموم شد خودم اومد سمت من و گفت: شش ماه پیش شما کیف من رو دزدیدی و من فهمیدم، ولی واسم سؤال چرا بعد از اون هر چهارشنبه اومدی اینجا بدون اینکه چیزی بدزدی.

گفتم: وقتی بچه بودم، حسرت نقاشیش تموم شد خودم اومد سمت من و گفت: شش ماه پیش شما کیف من رو دزدیدی و من فهمیدم، ولی واسم سؤال چرا بعد از اون هر چهارشنبه اومدی اینجا بدون اینکه چیزی بدزدی.

